

جان نیکسون

بازجویی از صدام

تخلیه اطلاعاتی رئیس جمهور

ترجمه هوشنگ جیرانی



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه:	جان نیکسون (Nixon, John)
عنوان و نام پدیدآور:	بازجویی از صدام / تخلیه اطلاعاتی رئیس جمهور / جان نیکسون / هوشنگ جبرانی
مشخصات نشر:	تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری:	۲۴۴ ص
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۲۷۷-۰
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
یادداشت:	عنوان اصلی: Debriefing the President: The Interrogation of Saddam Hussein
موضوع:	حسین، صدام، ۲۰۰۶-۱۹۳۷م. -- زندانی شدن / حسین، صدام، ۲۰۰۶-۱۹۳۷م. -- سال‌های پایانی عمر / عراق -- سیاست و حکومت -- ۲۰۰۳م. جبرانی، هوشنگ، ۱۳۵۱
شناسه افزوده:	۱۳۹۶ ۹۵۶/۷۰۴۴۳
رده‌بندی کنگره:	DSV۹/۴۶ / ح۵ ن۹
رده‌بندی دیویی:	۹۵۶/۷۰۴۴۳
شماره کتابخانه ملی:	۴۶۹۳۷۸۶



■ بازجویی از صدام / تخلیه اطلاعاتی رئیس جمهور

جان نیکسون	ترجمه هوشنگ جبرانی
آماده‌سازی و تولید:	بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه
طراحی گرافیک: پرویز بیانی	چاپ و صحافی: آرمانسا
نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۳۹۶، ۱۱۰۰ نسخه	قیمت: ۲۳۰۰۰ تومان

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.
هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

طبیقة دوم، تلفن، ۰۵ ۶۶۴۷۷۴۰

www.parsehbook.com / info@parsehbook.com

@ketabeparseh

فهرست

۱۳	پیشگفتار: کار ناتمام
۲۵	فصل اول: او، این صدام است!
۴۳	فصل دوم: جرئت درست عمل کردن
۵۷	فصل سوم: مقصد، بغداد
۷۵	فصل چهارم: انجامش بده
۸۹	فصل پنجم: زیر پوست صدام
۱۰۳	فصل ششم: خطر ایران
۱۱۱	فصل هفتم: عمامه داران در سیاست
۱۳۵	فصل هشتم: مرگ بر شیعیان و صهیونیست‌ها
۱۵۵	فصل نهم: صدام جوش می‌آورد
۱۶۹	فصل دهم: بررسی عمیق در دفتر بیضی
۱۸۳	فصل یازدهم: تلاقی با رئیس جمهوری
۱۹۷	فصل دوازدهم: زیر سایه پدرش
۲۱۱	فصل سیزدهم: نخستین پیش‌نویس تاریخ

۱۰ ■ بازجویی از صدام

۲۲۷ فصل چهاردهم: با تأسف ترک شغل کردن

۲۴۱ پسگفتار: معلق در نیمه شب

www.ketab.ir

همان طور که تمام کارکنان تیم وفای آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا موظف اند، من پیش نویس این کتاب را در بخش مرور انتشارات در سیارانه کردم. وظیفه این بخش این است که هیچ اطلاعات محرمانه یا طبقه بندی شده ای به طور ناخواسته منتشر نشود. کتاب بازجویی از صدام حسین دوبار از سوی بخش مرور انتشارات سیما مورد بررسی موشکافانه قرار گرفت. در اینجا دو اتفاق افتاد: متأسفانه انتشار دست نویس با تأخیری بسیار زیاد بود و شد، و از سوی دیگر در کل کتاب شاهد خطوطی سیاه (—) هستید که زیر ایش های اعمال شده از طرف سیما را نشان می دهد. پیش تر به دلیل هرگونه رضایتی مخاطبان عذرخواهی می کنم، و متأسفم که سیما اطلاعاتی را سانسور کرده است که به هیچ وجه اسرار حکومتی را زیر سؤال نمی برد.

جان نیکسون

پیشگفتار کار ناتمام

مصاحبه گرد دست کم یک سال مهم در نگارش تاریخ دارد. او در خواهد یافت که بهراستی کدام یک از هزاران ملاحظه مالی در تصمیمی که گرفته، نقش داشته است؛ او آگاه خواهد شد که کدام اسناد بازتاب دهنده واقعیتهای آن را دیده؛ او خواهد توانست به یاد بیاورد که چه دیدگاههایی گرفته شده، کدام یک از آنها رد شده و چه دلایلی پشت تصمیمات اتخاذشده بوده است. اگر این کار با بی طرفی صورت گرفته باشد، خاطرات مصاحبه گر ممکن است به کار مورخان آینده بیاید تا داوری کنند که قضایا واقعاً چگونه رخ داده است، حتی - و شاید به ویژه - در مورد مقرر شواهدی بیشتر درباره همه ابعاد وقایع در دسترس قرار بگیرد.

هنری کیسینجر، دوران کاخ سفید، ۱۹۷۹

ظهور افراطی گری اسلامی در عراق، اغلب ذیل عنوان «داعش»، فاجعه ای است که لزومی نداشت ایالات متحده با آن روبرو شود، اگر با صدام حسینی پا به سن گذاشته و بدون قیدوبند کنار می آمد. نمی خواهم بگویم صدام میرا از اتهام هایی بود که طی سال ها علیه او مطرح شده بود. او دیکتاتوری بی رحم بود

که بارها با تصمیم‌هایش منطقه را به آشوب و خونریزی کشاند. با وجود این، با نگاهی به گذشته، به نظر می‌رسد که تصور ماندن صدام در قدرت در مقایسه با وقایع تلخ و تلاش بی‌نتیجه زنان و مردان جوان نظامی و شجاع آمریکایی تقریباً آسایش بیشتری به همراه داشت، حتی اگر نخواهیم به سه تریلیون دلار هزینه این جنگ اشاره کنیم و اینکه همچنان باید برای ایجاد عراقی جدید هزینه می‌کردیم.

در دسامبر ۲۰۰۳ و ژانویه ۲۰۰۴، من نخستین آمریکایی بودم که پس از دستگیری صدام حسین از سوی نیروهای ایالات متحده، برای مدتی طولانی از بازجویی کردم. تحلیلگر ارشد گروه سیا بودم که پنج سال پیش از آن در حوزه عراق و ایران کار کرده بودم. در آغاز روند بازجویی، حس می‌کردم که صدام را در ده سال من در هفته‌های بعد متوجه شدم که ایالات متحده در سطحی وسیع هم درگیر شورش او و هم پیرامون نقشی که به عنوان دشمن قاطع جریان‌های رادیکال در دنیای اسلام، از جمله افراطی‌گری سنی، داشته دچار بدفهمی بوده است.

از قضای روزگار، هنگامی که شوکانه‌ی آمریکایی سعی وافر به خرج دادند تا صدام حسین را به یازده سپتامبر و فاعده ربط بدهند، صدام فکر می‌کرد که حمله به برج‌های دوقلو و پنتاگون باعث خواهد شد تا ایالات متحده به رژیم بعثی او نزدیک‌تر شود. از نگاه صدام هر یک از کشورهای متحدان طبیعی در جنگ علیه افراطی‌گری بودند، و همان‌طور که از باران در جریان بازجویی‌اش عنوان کرد، نمی‌توانست درک کند که چرا ایالات متحده چشم در چشم او نینداخته است. خود صدام سنی‌مذهب بود، حزب بعث او مبلغ ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم بود و او افراطی‌گری اسلامی را تهدیدی علیه بنیان قدرت خود می‌دید. صدام تصویر رهبری کاملاً ترس را از خود به نمایش گذاشته بود، ولی در عین غافلگیری‌ام، به من گفت که نگران ظهور افراطی‌گری در کشورش بوده است. او می‌دانست چقدر مشکل خواهد بود که دستگاه -

عمدتاً سنی - سرکوب خود را برای مبارزه با دشمنی به کار بگیرد که اصل انگیزشی آن بنیادگرایی سنی بود.

آمازتیا بارام^۱، پروفیسور اسرائیلی، دریافته است که صدام همیشه از خطر یک الیت در حال رقابت، فارغ از همدلی‌های مذهبی یا سکولار آن‌ها، آگاه بوده است. صدام معتقد بود که تنها یک رهبر می‌تواند وجود داشته باشد و گفته بود، «باید این نکته را درک کنید: عراقی‌ها همواره بر ضد شما یوئنه می‌کنند - به‌ویژه شیعیان!» اگر به تاریخ عراق - از زمان سقوط سلطنت در سال ۱۹۵۸ - بنگرید، آنچه را صدام روی آن انگشت گذاشته است، دقیقاً همین است. سیاست عراق را جناح‌های رقیب در کنترل خود گرفته‌اند که سرکشان گوی همدیگر را فشرده‌اند. صدام غالباً به غلط به عنوان آدمی بی‌اعتقاد یا کسی که از مذهب به طرزی ناشیانه برای پیشبرد اهدافش استفاده می‌کرده معرفی شده است. او در واقع خصومتی با مذهب حداقلی نداشت؛ صدام فقط این سیاست را داشت هر نوع فعالیت مذهبی را در عراق تحت کنترل داشته باشد. او فرد مقتدی بود ولی - و این مشخصه مهم است - براساس راه و روش خود پیش رفت. در سال ۱۹۹۱ و پس از جنگ خلیج [فارس]، او مذهب و نمادهای مذهبی را برای زندگی سیاسی عراق کرد.

با این حال، تساهل مذهبی صدام آشکارا محدود بود. همان‌طور که در جریان بازجویی‌ها به من گفت، «به آن‌ها گفتم که اگر می‌خواهند آداب و رسوم مذهبی خود را بجا بیاورند، مشکلی با آن ندارم. اما آن‌ها نمی‌توانند عمامه را وارد سیاست کنند. اجازه این کار را نمی‌دهم.» روی سخن صدام حسین با شیعیان بود، هر چند نیم‌نگاهی هم به بنیادگرایان سنی داشت. در این مورد، اشاره

او به طور خاص به رهبران مذهبی شیعه نظیر محمدباقر^۱ و محمدصادق صدر^۲ بود که از در مخالفت با صدام درآمده بودند و رژیم او را با انقلاب اسلامی، شبیه آنچه که سلطنت شاه را در سال ۱۹۷۹ در ایران به زیر کشید، تهدید می کردند. صدام هر دو این رهبران را به قتل رساند.

یکی از تحولات بسیار مهم بیست سال گذشته، گسترش ایدئولوژی وهابیت در کشورهای حاشیه خلیج [فارس] بوده است. سرچشمه این ایدئولوژی از عربستان سعودی و هدف آن نیز بازگشت به اسلام اصیل و بیشتر سختگیرانه است، مشابه آنچه [ادعا می کنند] در دوران صدر اسلام جاری بود. صدام از تهدید وهابیت^۳ بود و نگاهش به تروریسم منطقه و پیوندهای ایران با گروه های شیعه، بخش ساطع و ژرف بینانه بود. او عراق را به عنوان خط مقدم دفاع عربی در برابر فاسدسازی ایران^۴ و خود را به عنوان محافظ سنی ها در مقابل جمعیت گسترده شیعه^۵ گسترش می داد.

با وجود این، در دهه ۱۹۷۰، صدام شاهد گسترش وهابیت در عراق بود و به او درباره رشد سلول های وهابی^۶ کشورش خبر می رسید - در جریان بازجویی از دیکتاتور عراق، صدام پیشگویانه گفت: «وهابیت در حال گسترش در جهان

۱. روحانی و فعال سیاسی عراقی که ۱۹ فروردین ۱۳۵۹ در سن ۳۰ سالگی همراه با خواهرش بنت الهدی در زندان حکومت بعث صدام کشته شد. از او آثار و معانی زیادی در حوزه فقه و فلسفه اسلامی به جا مانده است. — م.

۲. از مراجع تقلید شیعه، پسرعموی محمدباقر صدر و پدر مقتدا صدر، که در ۲۹ بهمن ۱۳۷۷ در سن ۵۵ سالگی و در جریان سوء قصد مأموران امنیتی عراق به او همراه با دو پسرش کشته شد. — م.

۳. یکی از توجیهات صدام و همپیمانانش در جنگ با ایران، اهداف فرامرزی جمهوری اسلامی است؛ حال آنکه پس از گذشت سال ها از وقوع انقلاب اسلامی، مشخص شده است که این انقلاب به خودی خود الهام بخش جنبش های مقاومت در منطقه بوده و ایران هیچ گاه همچون برخی کشورهای منطقه ای - از جمله عراق دوران صدام حسین - به هیچ کشوری دست اندازی نکرده است. — ناشر.

عرب است، و احتمالاً سریع‌تر از آنچه همگان انتظار دارند. دلیلش این است که این افراد به وهابیت به عنوان تفکر و ابزار مبارزه می‌نگرند... عراق صحنه نبرد برای کسانی خواهد شد که می‌خواهند علیه آمریکا سلاح به دست بگیرند. و اکنون یک صحنه نبرد واقعی برای رویارویی چهره به چهره وجود دارد.»

ساقط کردن صدام خلا. قدرتی به وجود آورد که در نتیجه آن اختلافات فرقه‌ها به حمام خون فرقه‌ای تبدیل شد. برای مدتی، شیعیان در برابر قساوت سنی‌ها به رهبری ابومصعب الزرقاوی^۱، به جانب دیگر چرخیدند به امید اینکه قدرت را از صدام صندوق‌های رأی به دست گیرند. ولی با بالا رفتن تعداد کشته‌ها، شبهه^۲ یاز شیعه نیز وارد جنگ شدند.

در دسامبر سال ۲۰۰۱ قیامی دموکراتیک موسوم به بهار عربی از تونس وزیدن گرفت و در سال ۲۰۱۱ به مصر، لیبی، سوریه، یمن، بحرین، عربستان و اردن گسترش یافت. سپس زعمتانی شیعی را راه رسید، با کودتای نظامی در مصر و جنگ داخلی در لیبی، یمن، و متعاقباً در سوریه.

جنگ داخلی در سوریه در مارس ۲۰۱۱ هگامی شروع شد که بشار اسد، رئیس‌جمهوری این کشور، به ارتش دستور داد تا اعتراض‌ها را علیه رژیم اقتدارگرایش فرو بنشاند. مخالفت‌ها با حکومت در ابتدا از سوی شورشیان سنی میانه‌رو بود. یک‌سال بعد اخوان المسلمین به آن‌ها ملحق شدند که شبه نظامی‌تر بودند ولی هیچ قرباتی با آنچه از گروه داعش می‌بینیم نداشتند. (سنی‌ها سه سال بهار جمعیت سوریه را تشکیل می‌دهند، حال آنکه علوی‌ها، شعبه‌ای از اسلام شیعه که اسد وابسته به این شاخه است، نماینده ده درصد جمعیت است). در پایان سال ۲۰۱۳، درگیری در این کشور، جنگجویان القاعده را به سوی خود کشاند که در فوریه سال ۲۰۱۴ به دلیل اختلاف بر سر تاکتیک‌ها و رهبری،

۱. رهبر گروه القاعده در عراق که اردنی‌الاصل بود و بمب‌گذاری‌های زیادی علیه شیعیان و نیروهای آمریکایی انجام داد. وی سرانجام روز هفتم ژوئن ۲۰۰۶ در شهر بعقوبه در شمال بغداد به دست ارتش آمریکا کشته شد. — م.

راه خود را از یکدیگر جدا کردند. گروه داعش پنج ماه بعد اعلام «خلافت» کرد، و از ویدیوهای سر بریدن و اعدام‌های گسترده بهره گرفت - پورنوگرافی خشونت - تا هزاران نیروی تازه‌نفس را از خاورمیانه و غرب به خدمت بگیرد. بقیه داستان، تاریخ وحشی گری است: صدها هزار نفر در سوریه جان باخته‌اند، نیمی از جمعیت هفده میلیون نفری آن آواره شده‌اند، بخش‌های وسیعی از عراق و سوریه ضمیمه قلمرو داعش شده است و گسترش جنگ چندجانبه پای ایالات متحده، ترکیه، شبه‌نظامیان شیعه حزب‌الله که مورد حمایت ایران هستند، و شاید از همه مهم‌تر، روسیه را به صحنه نبرد باز کرد.

بنکه اگر صدام، و جانشین احتمالی‌اش، در قدرت باقی مانده بودند، این زنجیره از رادش به وقوع می‌پیوست یا خیر، محل حدس و گمان است. قطعاً ارسر او به دست آورده باقی می‌ماند، بسیاری از افسران به گروه داعش نمی‌پیوستند. آری باز ارزش نظامی خود را در اختیار جهادگرایان قرار نمی‌دادند. او از زور برای ترساندن تنش‌های فرقه‌ای در عراق بهره می‌گرفت. لذا، این بحث موجه می‌نماید که در صورت عدم حمله آمریکا، جهان عرب در آرامش به سر می‌برد ولی از بودن در سایه حاکمیت دیکتاتورهای عراق، سوریه، مصر و لیبی سرخورده می‌شد.

صدام برای سال‌ها به طور مخفیانه از اخوان المسلمین در سوریه حمایت می‌کرد. آیا حمایت او به این دلیل بود که آن را در همان اصولی بودند که او تبلیغ می‌کرد؟ در واقع خیر. صدام این کار را می‌کرد چون «اخوان المسلمین با [حافظ] اسد، رقیب او برای رهبری جنبش بعثی، به حال است بود. اگر دست‌اندر کاران اخوان تلاش می‌کردند تا قیامی را علیه صدام به راه بیندازند، او به سرعت آن‌ها را از میان برمی‌داشت.

صدام روشنفکر نبود، و آدمی هم نبود که جهان بزرگ‌تر را درک کند. وی

به‌ویژه به‌واسطهٔ ایالات متحده سردرگم شده بود که او را رئیس شکنجه‌گرها می‌دانست. و در یک مسیر ناجور، چه کسی می‌توانست او را مقصر بداند؟ دیدگاه دولت ایالات متحده در قبال صدام به طرز حادی ناهمگون بود؛ از او در زمان جنگ ایران و عراق حمایت کرد و هنگام جنگ خلیج [فارس] و جنگ عراق از در مخالفت با او درآمد. این ناهمگونی شاید عاملی کلیدی بود که صدام را به این سمت سوق داد که یکسری گام‌های اشتباه بردارد تا اینکه سرانجام با روی کار آمدن دولت جرج بوش در سال ۲۰۰۱ در فهرست «باید برود» واشنگتن قرار گرفت. این رانه گویم که صدام را از اشتباهات میراکنم. او در خطا کردن ید طولایی داشت، و گاهی که پای دیپلماسی یا اقدام نظامی به میان می‌آمد اشتباهاتی بسیار بزرگ مرتکب شد.

یونانی‌های باستان گفتند: سگامی که خدایان قصد مجازات تو را دارند، مهم‌ترین خواسته‌ات ابعای آورند. واشنگتن از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳ به دنبال این بود که صدام را بدون ترس - اینکه چه پیامدهای بالقوه‌ای به دنبال خواهد داشت، از قدرت به زیر کشید. او را نابود کند. ما درک محدودی داشتیم از اینکه نگاه صدام به جهان چگونه است و او چگونه جریان‌های پنهان سیاسی در عراق را زیر خاکستر زده‌اش است. این خلاء سرانجام در دوران جنگ - و متعاقب آن اشغال عراق - و رتأ سرخ ایالات متحده آمد. در واقع، فقدان درک ما نقیضه‌ای جدی را در سیاست خارجی آمریکا نشان داد که ما را از زمان تأسیس کشورمان به ستون می‌دهد. ایالات متحده معمولاً کورکورانه به تهدیدها واکنش نشان می‌دهد، چه در مواجهه با کمونیسم چه در رویارویی با یک پهلوان عرب، بدون آنکه در عمل مزیت‌های تعامل و واقع‌بینی را ارزیابی کند. به نظر می‌رسد رهبران ما قادر نیستند از زاویهٔ دید رهبران خارجی، به‌ویژه اقتدارگرایان، قضایا را تجزیه و تحلیل کنند.

در سال ۲۰۰۹، نخستین سال دولت اوباما، شروع به خواندن کتابی کردم با

عنوان درس‌هایی از فاجعه^۱ که در واشنگتن دست به دست می‌شد؛ اثری فوق‌العاده از مک‌جورج باندی که دیدگاه‌هایش را دربارهٔ دخالت آمریکا در ویتنام شرح داده بود. این اثر به‌ویژه متناسب با حال و هوای آن زمان بود، زیرا او باما در حال تصمیم‌گیری برای افزایش شمار نیروهای آمریکایی در افغانستان بود.

من انگیزه‌ای مضاعف برای خواندن آن داشتم: باندی استاد من در دانشگاه بود و او را عمیقاً ستایش می‌کردم. او از اینکه دیدگاهش را تغییر دهد ابایی نداشت. اندی که از مدافعان تندرو اقدام‌های نظامی آمریکا در مقام مشاور امنیت ملی کندی و جانسون بود، در چهل سال بعد منتقد ثابت قدم تفکر ناشیانه‌ای بود که ما را در ویتنام درگیر کرد. تحت تأثیر صداقت بی‌شیله‌وپلهٔ باندی قرار گرفتم. با نگرانی فعالیت سیزده ساله‌ام در سیا به‌عنوان تحلیلگر در ساختمان مرکزی آن در انگلو، برجینیا، و هشت مأموریتی که در خاک عراق داشتم، به تغییر تدریجی دیدگاه‌هایم پی بردم. کاملاً شگفت‌زده شدم وقتی فهمیدم که چقدر در دیدگاه‌های اولیه‌ام با نگرانی کرده‌ام، و به‌وضوح برخی از اشتباهاتی را که ایالات متحده را به سوی جنگ در عراق سوق داد دیدم، آن‌هم در حالی که اطلاعات کمی دربارهٔ مناسبات سیاسی و رفاهی در این کشور داشتیم.

صدام به دلیل عزم و ارادهٔ کامل، یرو هو — سیاسی و اهرم نه‌چندان بی‌اهمیت خدعه و فریبکاری به بالاترین مدارج قدرت در عراق رسید. با وجود این، او در برخی جنبه‌ها آدمی بی‌اطلاع، دست‌پرورده، در فقر جوانی و فاقد تحصیلات رسمی بود. او صدها هزار نفر از مردمش را که در جنگی را علیه ایران شروع کرد که جان هفتصد هزار نفر را گرفت که یک‌صد هزار نفر از آن‌ها غیرنظامی بودند. او بدون هیچ دغدغه‌ای از سلاح‌های شیمیایی استفاده کرد و لایق عنوان «قصاب بغداد» بود. با وجود این، پیچیده‌تر از آن بود که در ظاهر نشان می‌داد. مهم است بدانیم که این فرد کیست و چه انگیزه‌هایی داشته

است. مطمئناً افرادی شبیه او را دوباره در این منطقه از جهان خواهیم دید. تلاش ما این است که تاریخ جهان را تکه تکه بسازیم، ولی قطعاً نمی‌توانیم مدعی شویم که داستانی کامل و به هم پیوسته را روایت می‌کنیم. یادآوری و بازسازی وقایع، مستلزم دقت و کوشش بسیار است. برخی از افرادی که در برکناری صدام نقش داشته‌اند، پا پیش گذاشته و روایت‌های خود را بیان کرده‌اند. ولی این ثبت و ضبط تاریخی با کامل بودن فاصله دارد. آنچه شخص صدام دست داشت و آنچه در ماه‌های پس از دستگیری‌اش در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۳ تا پاریس به طرزی چشمگیر از دست رفته است. چون آن زمان با وی بودم و از آن یکی که سال‌های طولانی را صرف تجزیه و تحلیل زمامداری او کرده‌ام، سعی می‌کنم نقاط خدائی را تا جای ممکن به نحوی شایسته پر کنم. امیدوارم به مورخان آیند کمک کنم تا هاله‌ای را که پیرامون این مرد را فرا گرفته است به کناری بیفکنند.

مردم اغلب از من می‌پرسند، «صدام بهی شباهت داشت؟» و «آیا دیوانه بود؟» آن دوره‌ای که با صدام حسین صحبت می‌کردم، او را کاملاً عاقل دیدم. جنایتکاران خونریز متعددی در اطراف و اکناف جهان وجود داشتند، و این کنجکاوی وجود داشت که ما تصمیم گرفتیم سراغ برویم - به ویژه با وجود پیامدهایی که داشت. بحث من این است که دولت آمریکا سرگردان نمی‌کرد که خاورمیانه بدون صدام شبیه چه خواهد بود. مطمئناً همه ما داستان‌هایی وحشتناک به گوشمان خورده است - کشتن یکصد هزار شیعه در جردن و تقریباً به همان اندازه از کردها در شمال پس از جنگ خلیج [فارس]، استفاده از سلاح‌های شیمیایی علیه عراقی‌هایی که آن‌ها را تهدید سیاسی می‌دانست و سلاخی در جنگ ایران و عراق، ولی ما هرگز این اقدام‌های خونریزانه را با نقش بسیار مهم او در منطقه تلفیق نکردیم. زمانی متوجه این موضوع شدیم که او دیگر رفته بود.

هنگامی که در سال ۲۰۰۴ و پس از ملاقات‌هایم با صدام، از عراق بازگشتم،

بسیاری از تحلیلگران هم‌قطارم می‌خواستند بدانند که تیم من چه چیزی از او دستگیرش شد. یکسری از افراد بدگمان فکر می‌کردند که تمام این‌ها وقت تلف کردن بوده است. حقیقت این است که ما دربارهٔ اینکه صدام چگونه حکومت می‌کرد و چرا برخی اعمال از او سر زده اطلاعات زیادی به دست آوردیم. همچنین نکات زیادی را دربارهٔ مسائلی که برای توجیه حمله به عراق و سرنگونی رژیم او مورد استفاده قرار گرفت کسب کردیم. مهم‌ترین پرسش - «آیا باید صدام را از قدرت سرنگون می‌کردیم؟» - هرگز پرسیده نشد یا پاسخی به آن داده نشد. تصمیم‌گیران در کاخ سفید و مدیریت سیا در طبقهٔ هفتم این آژانس، مان نبودند. جنون که بسیاری از دلایل مطرح‌شده برای تحت‌پیگرد قرار دادن صدام بر روی دیوارهای اتاق غلط بنا شده بود. بارها تلاش کردم تا روایتی از این قضیه را برای استفاده داخلی در سازمان سیا بنویسم ولی با این فضا روبرو شدم که آنچه قرار است توصیف شود، صرفاً برای تظاهر و طرح این دیدگاه است که «این کاری نیست که ما انجام می‌دهیم».

ریچارد هاس^۱ در زمان صدام به عراق مدیر برنامه‌ریزی سیاسی در وزارت خارجهٔ آمریکا بود و بعد رئیس شورای روابط خارجی شد. او به جرج پکر^۲ روزنامه‌نگار، گفت که هرگز نتوانید پیرامون این امر متوجه شوید که چرا ایالات متحده وارد جنگ شد، و این تصمیم را به عنوان «چیزی که به در حال نفاق اقتصاد» توصیف کرد. او در خاطراتش از جنگ که در کتاب جنگ ضروری، جنگ انتخابی آمده، سه مرحلهٔ مشخص را در این زمینه از هم تفکیک کرده است. نخست، بحث دربارهٔ جنگ که معمولاً مقدمهٔ آن است؛ دوم، خود جنگ؛ سوم، ستیز بر سر تفسیرهای متفاوت از آنچه جنگ در پی آورده و اینکه چه مفهومی داشته است. کتاب حاضر، بخش سوم از تحلیل هاس را مبنا قرار داده است. عمدهٔ مطالبی که در صفحات پیش‌رو می‌خوانید، مبتنی بر آن چیزی است که من در

1. Richard Haass

2. George Packer

3. War of Necessity, War of Choice

بازجویی‌هایم از صدام فرا گرفته‌ام.

سرانجام، خود صدام حسین، واضح است که او در آن بخش از جهان تهدیدی برای منافع ایالات متحده محسوب می‌شد که دولت ما آن تهدید را مهم می‌دانست. او جامعه‌ای مفتخر و بسیار پیشرفته را زیر سلطه خود درآورد و به واسطه حکمرانی اشتباهش آن را به خاک سیاه نشاند. او در مراحل بعدی از فرمانروایی‌اش، نسبت به جایگاه خود وسواس پیدا کرد و به‌ندرت درگیر سیاست خارجی شد. به نظر می‌رسید که می‌خواهد اقدامات فروتنانه‌اش را جبران کند. وضعیت صدام در بسیاری از موارد شبیه آن بازنشسته‌ای بود که عاشق دیدن برنا هلم که تلویزیونی تاریخ‌ست است، او شیفته و والۀ تاریخ بود ولی استعداد یادگیری رسیدن آن را نداشت. تصمیم‌گیری درباره سیاست خارجی به‌طوری روزافزون به تنگنایایی‌هایی چون طه یاسین رمضان معاون رئیس‌جمهوری عراق، عزت ابراهیم الحزری نایب رئیس شورای رهبری انقلاب، و طارق عزیز وزیر خارجه سابق، سپرد شده بود. رمضان و حلقه اطراف او بدون داشتن تفکر خلاقانه و مبارزه‌جویانه، مرتباً فرصت‌های شکستن انزوای بین‌المللی عراق را هدر می‌دادند. نگرانی صدام بیشتر و بیشتر معطوف به امنیت داخلی و دنبال کردن علایقش بود. او در زمان اردشیر بیشتر خود را رئیس‌جمهوری عراق خطاب می‌کرد، همچنین خود را «نر سید» می‌دانست. با این وضعیت، بسیار دشوار بود که صدام امروزی را با شخصیت آریه‌اش به عنوان قصاب بغداد تطبیق داد.